



پیغام عشق

قسمت سیصد و سی و سوم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۸۶۷ گنج حضور، بخش دوم

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۱۲

هین مشو چون قند پیش طوطیان

بلکه زهری شو، شو آمن از زیان

آگاه باش مبادا خودت را مانند قند پیش من‌های ذهنی شیرین کنی تا آن‌ها به تو توجه کنند، بلکه مانند زهر تلخ باش تا از گزند آن‌ها در امان باشی و آن‌ها نتوانند به تو نزدیک شده و آسیب برسانند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۱۳

یا برای شادباشی در خطاب

خویش چون مُردار کن پیش کلاب

*کلاب: سگان؛ جمع کلب

یا مبادا برای آن که من‌های ذهنی به تو آفرین بگویند و مورد تأیید و توجه آنان قرار بگیری، خود را مانند لاشه پیش سگان، من‌های ذهنی، بیندازی و گدای تأیید و توجه آن‌ها باشی.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۹۲

من غلام آن مس همت‌پرست

کو به غیر کیمیا نآرد شکست

مولانا می‌گوید: من غلام و بنده آن مس همت‌پرست، انسانی هستم که در حالی که من‌ذهنی دارد، می‌تواند درک کند که باید فضا را باز کند و فقط به‌کیمیای واقعی، خدا سجده کند و سر تعظیم در برابر چیزهای این جهانی فرود نیاورد.



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۹۳

دستِ اشکسته برآور در دعا

سوی اشکسته پرد فضلِ خدا

ای انسان فضا را باز کن، با دستانِ شکسته یعنی بدون ابزارهای من ذهنی دست به دعا بردار؛ زیرا فضل و بخشش خدا به سوی کسانی می‌رود که من ذهنی‌شان را کوچک می‌کنند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۹۴

گر رهایی بایدت زین چاه تنگ

ای برادر رو بر آذر بی‌درنگ

اگر می‌خواهی از این چاه تنگ من ذهنی‌رهایی پیدا کنی، ای برادر، هر چه سریع‌تر به سوی شعله آتش درد هشیارانه برو.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۹۵

مکر حق را بین و مکر خود بهل

ای ز مکرش مکر مگاران خجل

به مکر خدا، مرکز عدم توجه کن و مکر خود، من ذهنی و همانیدگی‌ها را رها کرده و برحسب آن فکر و عمل نکن. ای خدایی که مکر تو مگاران، من‌های ذهنی را شرمسار کرده است و هیچ‌وقت درمقابل مکر تو نمی‌توانند خودی نشان بدهند و همیشه شکست می‌خورند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۹۶

چونکه مکر شد فنای مکر ربّ



برگشایی یک کمینی بوالعجب

هرگاه مکر تو فنای مکر خداوند شود یعنی در این لحظه من ذهنی و فکرهایش را رها کرده و با مرکز عدم فکر و عمل کنی در این صورت فضایی در مرکز و نهان گاه تو گشوده می شود که عجیب و شگفت انگیز است.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۹۷

که کمینه آن کمین باشد بقا

تا ابد اندر عروج و ارتقا

*کمینه: کمترین

که کمترین بهره آن کمین، بقای جاودان به خداوند است و همین که مرتب فضا را باز کرده، همانندگی‌ها را شناسایی و رها می کنی و به او زنده می شوی تا ابد در حال ارتقا و عمق بی نهایت خواهی بود تا جایی که کاملاً به بی نهایت خدا زنده شوی.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۰۱

کار، پنهان کن تو از چشمان خود

تا بود کارت سلیم از چشم بد

کارکردن روی خود را از چشمان من ذهنی‌ات پنهان کن یعنی ذهنت را خاموش کن تا کار عدم کردن مرکزت از آسیب چشم بد من ذهنی خودت و من های ذهنی دیگر سالم و در امان بماند؛ زیرا من ذهنی از طریق قرین روی تو اثر بد می گذارد.

[چشم بد همان ارتعاش بدی است که از من ذهنی صادر می شود.]

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۰۲

خویش را تسلیم کن بر دام مُزد



وآن‌گه از خود، بی ز خود، چیزی بدُزد

خود را بر دام مُزد، همان فضای گشوده شده مرکز تسلیم کن، مرکز را عدم نگه‌دار؛ آن‌گاه از من ذهنی‌ات بدون این‌که بفهمد چیزی را بردار، یک همانیدگی و درد را شناسایی کن و ببنداز، تا از زندگی مزد حضور بگیری.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۱۴

بر قرین خویش مَفْزا در صفت

کآن فِراق آرد یقین در عاقبت

در این لحظه با فضاگشایی و مرکز عدم در حرف زدن از قرین خود (خداوند) سبقت مگیر و بگذار تا او صحبت کند؛ زیرا اگر این لحظه به خداییتی که با فضاگشایی از درون تو می‌خواهد صحبت کند، پیشی بگیری و بخواهی که صفات خودت و او را بگویی، یقیناً به درد و جدایی خواهد انجامید.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۱۵

نطقِ موسی بُد بر اندازه، ولیک

هم فزون آمد ز گفتِ یارِ نیک

برای مثال، با اینکه حضرت موسی (ع) به نظرش در من‌ذهنی به اندازه حرف زد و پُر گویی نکرد ولی به هر حال بیشتر از رفیق و همراه خود حرف زد و به نظر یار نیک (خدا) زیاده‌گویی آمد، یعنی تمام حرف‌های ما که این لحظه از ذهن مان می‌گذرد به نظر خدا اضافی بوده و نباید باشد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۱۶

آن فزونی با خُضر آمد شِقاق

گفت: رَوُ تو مُکثری هذا فِراق



*شِقَاق: جدایی و دشمنی

*مُکَثِّر: پُرگو

زیاد سؤال کردن و پرحرفی موسی (ع) از خَضِر که نماد زندگی جاودانه و خداست، موجب جدایی آن دو شد. در نتیجه خَضِر به او گفت: حالا که با من ذهنی زیاد حرف می‌زنی برو که موقع جدایی من و تو رسیده است. [این لحظه یک باشنده‌ای به نام زندگی یا خدا می‌خواهد حرف بزند و ما هر لحظه می‌گوییم: تو حرف نزن ما حرف می‌زنیم او هم می‌گوید: حالا که این طوری شد ما از هم جدا شدیم، اکنون شما بروید، حرف بزنید].

قرآن کریم، سوره کهف (۱۸)، آیه ۷۸

«قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ...»

«گفت: این [زمان] جدایی میان من و توست...»

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۱۷

موسیا، بسیار گویی، دور شو

ورنه با من گنگ باش و کور شو

خضر (ع) گفت: ای موسی، خیلی حرف می‌زنی برو از من دور شو و اگر می‌خواهی همراه من باشی باید لال و کور باشی. به خاطر پرحرفی، قضاوت و مقاومت من ذهنی، ما از خدا جدا شدیم. خدا هم این لحظه به ما می‌گوید: اگر می‌خواهی همراه من باشی لال باش و چشم‌های من ذهنی‌ات را کور کن.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۱۸

ور نرفتی، وز ستیزه شسته‌ای



تو به معنی رفته‌ای بگسسته‌ای

*نشسته: مخفف نشسته است.

و اگر هنوز با عقل من ذهنی‌ات فکر می‌کنی که از پیش من نرفته‌ای و به‌عنوان هشیاری از روی ستیزه و مقاومت در ذهن نشسته و پافشاری می‌کنی، بدان که تو در اصل از من جدا شده و دیگر به من وصل نیستی.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۱۹

چون حدّت کردی تو ناگه در نماز

گویدت: سوی طهارت رو بتاز

مولانا تمثیل می‌زند و می‌گوید: هرگاه به هنگام خواندن نماز، ناگهان ادرار کردی، شرع (یا نماز) به تو حکم می‌کند که باید بروی تجدید وضو کنی یعنی ما که در این لحظه با خدا هستیم نمی‌توانیم درد ایجاد کرده، حضور را به هم بریزیم و کثیف شویم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۲۰

ور نرفتی، خشک، خُنبان می‌شوی

خود، نمازت رفت پیشین ای غوی

*خُنبان: جنبان

*پیشین: از پیش

*غوی: گمراه



و اگر نرفتی با فضاگشایی و آب حکمت تجدیدِ وضو کنی، خم و راست شدن تو کاری خشک و بیهوده است و تو کار بی‌مزد انجام می‌دهی؛ زیرا ای گمراه نمازت از قبل باطل شده است.

اگر ما این لحظه به وسیلهٔ من ذهنی فکر کرده، درد ایجاد می‌کنیم و از طریق همانیدگی‌ها می‌بینم وصال ما با خدا به هم ریخته است.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۲۱

رو بر آن‌ها که هم جفتِ توند

عاشقان و تشنهٔ گفتِ توند

خضر به موسی (ع) می‌گوید: (خداوند هم به ما می‌گوید) ای انسان، از طهارت خارج شدی برای این که با من ذهنی‌ات حرف زدی و عمل کردی، پیش من دیگر نمی‌توانی بمانی؛ برو نزد من‌های ذهنی که شبیه و همتای تو هستند؛ زیرا آن‌ها با من ذهنی شیفته و خواهان سخن تو بوده و کار معنوی تو را قبول دارند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۱۷۰۵

مؤمن مُمیز است، چنین گفت مصطفی

اکنون دهان ببند که بی‌گفت مرشدیم

*مرشد: ارشاد یافته؛ راهنمایی شده.

حضرت رسول (ص) فرموده است: مؤمن، انسان فضاگشا، تمییزدهنده است، یعنی می‌تواند تشخیص دهد چه وقت من ذهنی بوده و چه وقت از جنس هشیاری حضور و عدم است. اکنون ساکت باش، ذهن را خاموش کن؛ زیرا وقتی فضا را می‌گشایی ذهن خاموش شده، من ذهنی حرف نمی‌زند و با خرد فضای گشوده شده راهنمایی و هدایت می‌شویم.



«الْمُؤْمِنُ كَيْسٌ فَطِنٌ حَذِرٌ»

«مؤمن [انسان فضاگشا] زیرک [تمییزدهنده من ذهنی و حضور]، هوشیار [به حضور] و محتاط است. [یعنی از همانیده شدن پرهیز می کند.]»

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۶۷

لیک فتح نامه تن زب مدان

ورنه هرکس سر دل دیدی عیان

*زب: مفت، آسان

اما گشودن نامه تن، من ذهنی و نگاه کردن به درون را آسان میندازد؛ یعنی اگر انسان بتواند از تصورات ذهنی که از خودش به عنوان یک انسان زنده شده به خدا ساخته، بگذرد و حقیقتاً به مرکزش نگاه کند و همانیدگی و دردهایی مثل رنجش، کینه و ترس را شناسایی کرده و بیندازند کار آسانی نیست. زیرا در این صورت هر کسی می توانست اسرار دل و مرکز عدم را آشکارا مشاهده کند.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۶۸

نامه بگشادن چه دشوارست و صعب

کار مردانست، نه طفلان کعب

*طفلان کعب: اطفالی که به بازی مشغول اند.

نامه را گشودن و نگاه کردن یعنی عقب کشیدن و با مرکز عدم به همانیدگی ها و دردهای مرکز نگاه کردن، کار انسان های شجاع و شیرمردان کامل و واقعی است که واقعاً روی خودشان کار می کنند، نه طفلانی که با همانیدگی ها بازی می کنند و آن ها را به رخ همدیگر می کشند.



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۶۹

جمله بر فهرست قانع گشته‌ایم

زان که در حرص و هوا آغشته‌ایم

همه ما انسان‌ها به اسم ظاهری، گفتار و هرچیزی که در مورد من ذهنی و تصویر ذهنی خودمان می‌دانیم که همه آن‌ها تصورات باطل است، قانع شده‌ایم و همین برای ما کافی است؛ زیرا ما در حرص و خواسته‌های من‌ذهنی و همانندگی‌های مان آغشته هستیم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۷۰

باشد آن فهرست، دامی عامه را

تا چنان دانند متن نامه را

آن فهرست ظاهری و ذهنی دامی ست برای عموم مردم ساده دل، زیرا آنان فکر می‌کنند آن چیزی که در ذهنشان می‌گذرد حقیقتاً در مرکزشان هم به همین صورت است و خدا هم همان‌ها را در مرکزشان می‌بیند. ما از مردم می‌خواهیم که ما را تایید کنند و ما هم به اعتبار حرف مردم خودمان را متقاعد کرده‌ایم و به فهرست ذهنی مان قانع شده‌ایم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۷۱

باز کن سرنامه را، گردن مَتَاب

زین سخن، واللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ

خداوند به راستی و درستی داناتر است.

*گردن مَتَاب: سرپیچی مکن، رُخ مَتَاب



با فضاگشایی و مرکز عدم سر نامه، یعنی کتاب مرکزت را باز کرده و به آن نگاه کن و از جنس خدا شو و شروع کن به خواندن کتاب ذهنّت که چه همانیدگی‌هایی در مرکزت گذاشته‌ای که از آن‌ها خبر نداری و از این سخن من رخ برمتاب، بگذار خداوند برعکسِ تصوراتِ ذهن تو کار کند و بدان که او به راستی و درستی داناتر است و آن چیزی که خداوند نشان خواهد داد، درست است و خودش هم آن را علاج خواهد کرد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۷۲

هست آن عنوان چو اقرار زبان

متن نامه سینه را کن امتحان

آن فهرست، همین اقرار زبانی است که به ذهن و زبان، خود را توصیف کرده و به انسان‌ها هم آن چهره را ارائه می‌کند. تو نباید به آن قانع شوی، بلکه باید متن نامه مرکزت را امتحان کرده، باز کنی، بخوانی و از درون آن آگاه شوی.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۷۳

که موافق هست با اقرار تو؟

تا منافق وار نبود کار تو

شهادت قلبی و ضمیر خود را امتحان کن که آیا این که با زبان اقرار می‌کنی که هیچ همانیدگی در مرکز تو نیست واقعا با اقرار قلبی‌ات موافق است یا در مرکزت کلی همانیدگی و درد وجود دارد؟ تا مبدا کار تو هم مانند اهل نفاق باشد که در ذهن یک چیز می‌گویند و در مرکزشان آن گونه نیست.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۷۴

چون جوالی بس گرانی می‌بری

زان نباید کم، که در وی بنگری



*جَوال: کیسه بزرگ از نخ ضخیم یا پارچه خشن که برای حمل بار درست می کردند، بارجامه

*زان نباید کم: از آن نباید کمتر باشد، لاقل، دست کم

مثلا هرگاه جوال بسیار سنگینی از همانیدگی ها را در مرکز حمل می کنی، حداقل باید آن را باز کرده و به محتویات آن نگاه

کنی و بدانی که با خودت چه چیزی را حمل می کنی؟

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۷۵

که چه داری در جَوال از تلخ و خوش؟

گر همی ارزد کشیدن را، بکش

نگاه کن ببین که در آن جوال، مرکزی که حمل می کنی از تلخ (من ذهنی و همانیدگی ها) و خوش (هشیاری حضور و نظر) چه

داری؟ اگر ارزش حمل کردن دارد به دوش بکش و اگر جوال تو پر از دردهای مختلف و همانیدگی ست، ارزش کشیدن

ندارد، پس آن را دور بینداز.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۷۶

ورنه خالی کن جوال را ز سنگ

باز خر خود را از این بیگار و ننگ

و اَلا جوال، مرکز خود را از سنگ همانیدگی ها خالی کن و خود را از این زحمت بیهوده، ننگ و سرشکستگی که شایسته

انسان نیست نجات بده.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بین ۱۴۱

گشت با عیسی یکی ابله رفیق



استخوان‌ها دید در حفره عمیق

شخصی نادان که من ذهنی داشت با حضرت عیسی (ع) که نماد هشپاری قائم به ذات خود است همراه و رفیق شد. ناگهان آن من ذهنی نادان مقداری استخوان در یک گودال دید. [این نشان می دهد که همانیدگی های ما که همان استخوانها هستند، در یک فضای عمیق یعنی فضای یکتایی قرار گرفته اند.]

لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و غزلیات دیوان شمس، موضوع برنامه ۸۶۷ گنج حضور، بخش سوم

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۲

گفت: ای همراه، آن نام سنی

که بدان مُرده تو زنده می کنی

*سنی: بلند و رفیع، عالی، نام سنی، همان اسم اعظم است.

آن نادان به حضرت عیسی گفت: ای همراه آن اسم اعظم را که به وسیله آن مُردگان را زنده می کنی.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۳

مر مرا آموز تا احسان کنم

استخوانها را بدان با جان کنم

اینک آن اسم اعظم و قدرت زنده کنندگی را به من نیز بیاموز تا مردگان را از روی احسان خویش زنده کنم. یعنی ما به

عنوان مسیح این استعداد را داریم که به خداییتمان، به سکون و عدم درون زنده شویم ولی یک ابله (من ذهنی) دائماً

می گوید من را زنده کن؛ استخوانها را که نماد همانیدگی هاست، زنده کن.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۴

گفت: خامش کن که آن کار تو نیست

لایق أنفاس و گفتار تو نیست

*أنفاس: جمع نفس، دمها، نفسها



حضرت عیسی که نماد هشیاری ست به آن نادان گفت: ساکت شو، من ذهنی نمی توانم یک چیزی را زنده کند و این راز و قدرت شفا بخشی لایق نفس ها و گفتار من ذهنی نیست.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۵

کان نَفَس خواهد ز باران پاکتر

وز فرشته در روش درآکتر

*درآک: دریابنده، نیک دریابنده

زیرا برای آموختن اسم اعظم نفسی پاک تر از باران لطیف لازم است، برای انسان سال ها طول می کشد که از همانیدگی ها زندگی سرمایه گذاری شده را بیرون بکشد، به خدا زنده شود، خرد زندگی به فکر و عملش ریخته و چیزهای نیک را زنده کند؛ باید قدرت درک کنندگی اش از فرشته هم بالاتر باشد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۶

عمرها بایست تا دم پاک شد

تا امین مخزن افلاک شد

زمان های طولانی لازم است تا شخص نفسش پاک شود، دردها و همانیدگی ها را بشناسد، من ذهنی متلاشی شود و انسال تبدیل به هشیاری خالص شود؛ و به مقامی برسد که خداوند مخزن اسرارش را در اختیار او بگذارد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۷

خود گرفتی این عصا در دست راست

دست را دستان موسی از کجاست؟



فرض کن که این عصای موسی را محکم در دست بگیری، حالا نیرو و قدرت معنوی او را از کجا می‌آوری؟ دست‌های موسی پاک بود و همیشه خرد، شادی و برکت مرکز گشوده شده در عملش جاری بود.

وقتی فضا را باز می‌کنید عصای من ذهنی تبدیل به فضای گشوده شده و همانیدگی‌ها را می‌بلعد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۸

گفت: اگر من نیستم اسرارخوان

هم تو بر خوان نام بر استخوان

آن ابله به عیسی گفت: اگر من نمی‌توانم اسرار را بخوانم پس تو خود اسم اعظم را بر استخوان مرده بخوان تا زنده شود.

این اتفاق در هر لحظه برای ما می‌افتد، اختیارمان را به دست من‌ذهنی ابله داده، همانیدگی‌ها را زنده می‌کنیم و زندگی خورده می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۹

گفت عیسی: یا رب این اسرار چیست؟

میل این ابله درین بیگار چیست؟

*بیگار: کار بی‌مزد

عیسی با شگفتی گفت: خداوندا، میل و خواهش این انسان من‌ذهنی به کار پر رنج و بی‌مزد چیست؟ سِرّ اینکه انسان زندگی دارد ولی هر لحظه یک همانیدگی را زنده می‌کند و آثار مخربش را در بیرون می‌بیند چیست؟

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۰



چون غم خود نیست این بیمار را؟

چون غم جان نیست این مردار را؟

چرا این بیمار من ذهنی به فکر بیماری من ذهنی خود و رهایی از همانیدگی‌های مرکزش نیست؟ چرا این مردار من ذهنی به فکر زنده شدن به جان خدایی‌اش نیست؟ چرا تقاضا نمی‌کند به دل مرده‌اش حیات ببخشم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۹۶

تا کُنی مَر غیر را حَبْر و سَنی

خویش را بدخو و خالی می‌کُنی

*حَبْر: دانشمند؛ دانا

*سَنی: رفیع، بلند مرتبه

تا زمانی که می‌خواهی دیگران را خردمند و دانشمند کنی و آن‌ها را تغییر دهی، اتصال با زندگی قطع می‌شود، از جنس ذهن می‌شوی، خوی من ذهنی را گرفته، خودت را از زندگی خالی می‌کنی و بدخو و بی‌انرژی می‌شوی.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۱

مردۀ خود را رها کرده‌ست او

مردۀ بیگانه را جوید رَفو

*رَفو: دوختن پارگی جامه یا فرش

این نادان، مردگی من ذهنی را رها کرده و به فکر زنده کردن مُرده دیگران است و به‌جای این که روی خود کار کند می‌خواهد با نصیحت، من ذهنی دیگران را درست کند.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۲

گفت حق: ادبار گر، ادبار جوست

خار رویده جزای کشت اوست

*ادبار: بخت برگشتگی؛ تیره بختی؛ تیره روزی

خداوند به عیسی گفت: کسی که به خودش جفا می کند، من ذهنی را نگه می دارد و بدبختی را پخش می کند خودش نیز بدبخت بوده و دائماً در جست و جوی درد است. چنان که خار تیز دردهایی که رویده شده و مسائلی که ایجاد کرده، جزای کاشت من ذهنی خودش است.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۷

گر بروید، ور بریزد صد گیاه

عاقبت بر روید آن کشته ی اله

اگر صد گونه گیاه همانیدگی در ما سبز شود همه آنها آفل بوده فرو می ریزند، چون جنس آنها آفل و از بین رفتنی است. سرانجام آن کشت اول که قبل از آمدن به این جهان از جنس آن بودیم، خواهد روید و به بی نهایت و ابدیت خدا زنده می شویم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۸

کشت نو کارید بر کشت نخست

این دوم فانی ست و آن اول درُست

انسان کشت جدید همانیدگی ها را بر روی کشت نخست، یعنی هشیاری اصیل خود می کارد، این کشت دوم فانی و گذراست، از بین می رود. اما کشت اول باقی می ماند و به ثمر می رسد، یعنی انسان به بی نهایت خدا زنده می شود.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۹

کِشتِ اوّلِ کامل و بُگزیده است

تخمِ ثانیِ فاسد و پوسیده است

کِشتِ نخستین، یعنی هشیاری خدایی در مرکز انسان، کامل و برگزیده است. ولی کشتِ دومِ همانیدگی‌ها که بعد از آمدن به جهان در مرکزش گذاشته، تباه و پوسیده است؛ بنابراین ما هشیارانه کمک می‌کنیم کشت اول رشد کند و همانیدگی‌ها را شناسایی کرده، می‌اندازیم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۳

آن که تخم خار کارد در جهان

هان و هان او را مجو در گلستان

آگاه باش هر کسی که در این لحظه برحسب من‌ذهنی فکر و عمل می‌کند و تخم خار و درد می‌کارد، آن را در گلستان، در فضای گشوده شده و زندگی خوب، جست‌وجو نکن.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۴

گر گلی گیرد، به کف خاری شود

ور سوی یاری رود، ماری شود

من‌ذهنی حتی اگر گلی را به دست بگیرد آن گل فوراً به خار تبدیل می‌شود، تمام برکات زندگی در دست من‌ذهنی به مسأله، مانع، درد و دشمنی تبدیل می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۵



کیمیای زهر و مارست آن شقی

بر خلاف کیمیای متقی

* کیمیا: اکسیر

* شقی: مخفف شقی به معنی بدبخت

* متقی: با تقوا؛ پرهیزگار؛ پارسا

کیمیا و انرژی مخرب انسان در من ذهنی، مثل زهر و مار کشنده است برخلاف کیمیای انسانی که فضا را باز کرده و پرهیز می‌کند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۶۵

ور دو سه روز چشم را بند کنی با تقوا

چشمه چشم حس را بحر در عیان کنی

اگر مدتی با تقوا، پرهیز، چشم من ذهنی را بسته، چشم عدم را باز کنی، چشم حس تو از بین رفته، هشیاری جسمی نخواهی داشت، بلکه فضا در مرکزت باز شده، تبدیل به دریای در و گوهر می‌شود و مرواریدها، بسته‌های معنوی و نیروی شفابخشی زندگی، جریان پیدا می‌کند. پس صبر، شکر و پرهیزت که به ما کمک می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۹۹۹

گفت آن صادق: مرا بگذاشتی؟

تا به اکنون پاس من می‌داشتی



آن جویندهٔ صادق که واقعاً دنبال شتر می‌گشت، می‌گوید: چرا مرا رها کردی؟ تا حالا حرمت مرا نگه داشته و دنبال من می‌آمدی.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۰۰

گفت: تا اکنون فسوسی بوده‌ام

وز طمع در چاپلوسی بوده‌ام

آن شخص مقلد می‌گوید: من تا حالا در من ذهنی کار بی‌مزد انجام می‌دادم و از روی طمع در چاپلوسی بودم، با دید همانیدگی‌ها می‌دیدم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۰۱

این زمان هم‌دردِ تو گشتم که من

در طلب از تو جدا گشتم به تن

این لحظه که متوجه شدم، فضا را باز کردم، عدم و زندگی را در درون خودم حس کردم هم‌درد تو گشتم. اکنون طلب زنده شدن به زندگی را دارم و بلحاظ من ذهنی از تو جدا شدم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۰۲

از تو می‌دزدیدمی وصفِ شتر

جان من دید آن خود شد چشم‌پر

من توصیفات شتر، به بی‌نهایتِ زندگی زنده شدن، عمل کردن با گستردگی و فضاگشایی، از جنس خدا شدن، را از تو تقلید می‌کردم و چون جان من شتر خود را دید چشمش از حرص و طمع پر شد. وقتی که جان ما، در درون خودش را به ما نشان می‌دهد آن موقع چشم ما از حرص چیزهای این جهانی پر می‌شود.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۰۳

تا نیابیدم، نبودم طالبش

مس کنون مغلوب شد، زر غالبش

تا در درونم آن یک زندگی را ندیدم، طالبش نبودم الان خودم می‌خواهم روی خودم کار کنم، می‌بینم زر هشیاری حضورم از مس هشیاری جسمی بیشتر شده و طالب زنده شدن به حضور شدم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۰۴

سینّاتم شد همه طاعات، شکر

هزل شد فانی و جدّ اثبات، شکر

خدا را سپاس که گناهان یعنی همانیدگی‌هایم تبدیل به زندگی زنده شد و شوخی و بیهوده کاری در من ذهنی از بین رفته و جدیت و درستکاری، باز شدن فضای درون و جاری شدن آب حیات اثبات شد و جای آن را گرفت.

قرآن کریم، سوره فرقان (۲۵)، آیه ۷۰

«إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا»

مگر آن کسان که توبه کنند و ایمان آورند و کارهای شایسته کنند. خدا گناهانشان را به نیکی‌ها بدل می‌کند و خدا آمرزنده و مهربان است.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۰۵

سینّاتم چون وسیلت شد به حق

پس مزین بر سینّاتم هیچ دق



*دق: کوفتن؛ طعنه زدن؛ نکوهش کردن.

از آن رو که گناهانم (همانیدگی‌هایم) وسیلهٔ رسیدن به حق و باز شدن فضای درونم شده، پس مرا به خاطر همانیدگی‌هایم نکوهش و سرزنش نکن.

[طرح زندگی این است که انسان را همانیده کرده، درد ایجاد می‌کند با این فرآیند، غذایی ذخیره می‌شود که خود زندگی‌ست و شما با فضاگشایی آن غذا و حضور را آزاد می‌کنید، فضای درون باز شده و کمک زندگی به شما می‌رسد].

فاطمه



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com